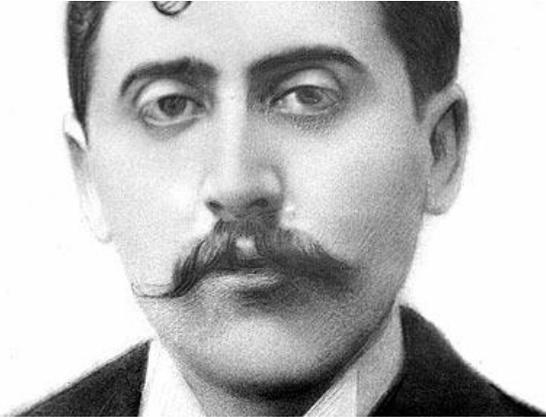


## شگردهای جادوگرانه‌ی یک بچه ننه

۱۴ نوامبر گذشته صدمین سالگرد انتشار نخستین بخش از "به جست و جوی زمان از دست رفته" (A la recherche du temps perdu) مارسل پروست بود. کاری که هنوز موضوع داغ ادبیات است.



آندره ژید که از سوی انتشارات گالیمار تصمیم گرفت **به جست و جوی زمان از دست رفته** را منتشر نکند، در تاریخ ادبیات به عنوان مردی شناخته می‌شود که بزرگترین خطا در سده‌ی بیستم را مرتکب شد. نامه‌ی پوزش‌خواهی‌ش که بعدها به پروست نوشته، به حراج گذاشته شد. بهای پیش‌نهادی: صد و پنجاه هزار یورو.

**به جست و جوی زمان از دست رفته** نشان تجاری است. در سریال تلویزیونی سوپرانو (The Sopranos) وقتی اسم از مادلن بیاید، می‌دانی اشاره دارد به یک معروف صدف شکل پروست و هرکسی می‌داند که این نشان از یادآوری چیزی است. وقتی یکی از شخصیت‌های هاروکی موراکامی گوشه بگیرد تا نوشته‌های پروست را دوره کند، متوجه می‌شوی که قصد بازگشت ندارد.

درباره‌ی پروست و از پروست بسیار نوشته‌اند. کتاب و داستان مصور ساخته‌اند و فیلم هم ساخته شده است که جا باز کرده است در فرهنگ مردم پسند. می‌گویند: جامع است. مثل منشور زیباییین همه جانبه است.

اما خاص بودن پروست در چیست؟ چرا باید کارش را خواند، به چه دردی می‌خورد؟ که با زمان پیش بروی و از قافله عقب نمایی؟

خواندن پروست مثل گشتی گرفتن است: بی شمار صفحات بی هیچ پیرنگ که بتوانی بیان یا روایت‌اش کنی. جمله‌های پر پیچ و خم و پیچیده، صفحات بی‌شمار تشبیه مقاله‌وار. از پس خواندن صفحات بی شمار می‌توانی اندکی آشنا شوی با ساختار.

چرخه کار در میان خانواده‌ی اشراف حدود سال ۱۹۰۰ می‌گذرد. بیش از صد شخصیت، دختر جوان آلبرتین، برگوت نویسنده، دکتر کوتار تا شارل سوان و بسیاری اشراف، هنرمند و سفیر. در یادداشت ژید آمده بود که "شاهزاده خانم و اشراف زاده زیادی در کار" وجود دارد.

و بعد راوی: نه قهرمان است، نه ماجراجو یا شخصیت جالبی که بخواهی به جست و جوی هویت‌اش باشی. آدم غرغروی به شکل بیمارگونه حساس. آدمی که در خانه می‌ماند، در اتاقی که دیوارش را با چوب پنبه پوشانده بود، زیر پنج پتوی پر قو و مدام قهوه می‌نوشید. گاهی نیز به حال خفگی می‌افتد از حمله‌ی بیماری آسم. نه پدر پروست که استاد صاحب کرسی دانشگاه در امور بهداشتی بود و نه برادرش که جراح بود، توانستند داروی مناسبی برایش تجویز کنند. بهترین پزشکان از دید او کسانی بودند که می‌توانستند درک کنند احساس بیماری یعنی چه.

کار ادبی پروست؟ بیش از سه هزار صفحه - یک میلیون واژه-ی مشکل. شخصیت او؟ همجنس‌گرای خودپسند، بچه ننه و خودپسندی که می‌گویند موش شکنجه می‌کرد تا به لذت جنسی برسد. این‌ها هیچ انگیزه‌ای نمی‌توانند برای خواننده باشند تا بنشینند و نوشته‌های پروست را بخوانند.

اما وقتی آغاز کنی، چه در دست گرفته‌ای؟ زبان، وزن، واکنش و خلسه. نگاهی به تیزی تیغ، شناخت روانی، تجزیه‌ی شخصیت‌ها و بافتی معجزه آسا که در برابر چشمات گشوده می‌شود. شگردهای جادوگرانه‌ی نویسنده‌ای که گذشته به اکنون می‌کشاند. جهان خردی که تبدیل می‌شود به کهکشانی غریب. هیجان‌انگیز و ماجراجویانه نیست و نمی‌شود، اما بی‌راهه به دورنماها و چشم‌اندازهای زیبا را که دوست باشی، بس راضی خواهی شد.

برای لذت بردن از کار پروست باید صبور بود و وقت گذاشت. آنگاه ایستاده‌ای در برابر عنوان: **به جست و جوی زمان از دست رفته**. زنده‌تر از این نمی‌شود در جهانی که وقت پول است و انسان‌های آن هیچ وقت ندارند که قسمت کنند.

زمان از دست رفته در اکنون یعنی چه؟ زمانی که پول در نمی‌آوری؟ زمانی که **آفلاین** هستی؟ یا زمانی که تنبلانه می‌نشینی و زمزمه می‌کنی، زیرا خلاقیت‌ات انگیخته شده؟ آن‌که می‌خواهد به اندیشیدن دعوت شود، نابترین انگیزه را در پروست خواهد یافت. پروست به اندیشه می‌پردازد در عشق، رابطه‌ی همجنس‌گرایانه و زمانه‌ی خود: ماجرای دریفوس، اختراع تلفن، فناوری عکس‌برداری با اشعه ایکس، هواپیما.

سقوط اخلاقی زمانه را می‌بیند، گذشته‌ی خود و فرانسه را بازآفرینی می‌کند. با این حال خود و شیوه‌ی بی‌همتای روایت را کشف می‌کند، به زمانی که شیرینی مادلن را فرو می‌برد در فنجان چای با شکوفه درخت نمدار. طعم آن توفانی از یادواره‌ها زنده می‌کند از تعطیلات همراه با پدر و مادر بزرگ در کامبری: "همه‌ی کامبری از درون فنجان چای‌ام برابر چشم آمد." برای پروست، تجربه‌های حسی چون بویایی، شنوایی و چشایی یادها را به سطح برونی می‌کشاند.

تصادف، بس بیش‌تر از خواسته و آرزو و منطق به گذشته زندگی می‌بخشد. پروست زمزمه‌کنان، در میانه‌ی همه‌ی احساسات، جمله‌ای نوشته که شهرت جهانی یافته است: "شادی برای تن خوب است، اما رنج، جان را قوی‌تر می‌کند." به زمان اندوه قوی‌تر هستیم. به دید پروست، حسادت ریشه‌ی اندوه است. اگر به ضیافت شام دعوت نشوی، اگر مادر برای شب به‌خیر تو را پرشور نبوسد، اگر کار و بار رقیب بهتر از تو پیش برود.

پروست نشان می‌دهد که احساس نفرت به زمانی که عاشق کسی هستی و زندگی معشوق هیچ هماهنگ با تو نیست، گشوده است. بی‌خبری از گذشته‌ی اودت، ندانستن این که به این دم با چه کسی می‌گذراند، عدم درک این‌که چشم‌هاش چرا این‌همه فریب‌انگیزند، برای شارل. عاشق دل‌خسته، کشنده است. اما "این رنجی که در برابرش ایستادگی می‌کنیم، سودمند نیز هست"، "ما را به راه‌های عبورناپذیر حقیقت می‌کشاند". آخرین بخش **به جست و جوی زمان از دست رفته** پس از مرگ پروست منتشر شد، گرچه خیلی پیش‌تر نوشته بود. این بخش اوج کار است. چرا باید بخوانیم‌اش؟ پروست می‌گوید "هر خواننده‌ای، خواننده‌ی من خود است. کار نویسنده تنها گونه‌ای ابزار بینایی است که در اختیار خواننده گذاشته می‌شود. کتابی که بدون آن شاید خواننده هرگز خود را کشف نمی‌کرد."

در اصل دارد می‌گوید خود را کشف کن و آنچه هستی باش/بشو. در خواندن است که خود را بهتر می‌شناسی. اما برای پروست این نیز مهم است که بیاموزی دیگری را نیز بشناسی. کار او نگاه کردن و درباره‌ی نگاه کردن به دیگری است. دست یافتن به شناخت از رفتار دیگری. این سازده‌خام چرا غیبت می‌کند؟ از چه رو راننده رفتار بهتری از خدمت‌کار خانه دارد؟ چه انگیزه‌های وجود دارد که خانم بیرون از خانواده‌ی اشراف آرزوی راه یافتن به جمع اشراف دارد؟

پروست بر این نظر است که تنها از راه هنر است که می‌توانیم از خود بگریزیم. ادبیات است که ما را قادر می‌کند بتوانیم از چشم دیگری به جهان بنگریم. ادبیات، شناخت است، ادبیات برای زندگی سودمند است. حتا - و به ویژه- برای آدم‌هایی که هرگز کتاب نمی‌خوانند. وکیل خودپسند که شور فراتر رفتن دارد، در پروست خویشاوندی می‌بیند که سکندری خورده و با دهان افتاده روی زمین پرخاک و خاشاک. کارمند عالی‌رتبه که در همه‌ی ضیافت‌های اداری با احترام پذیرفته می‌شود، در خواندن پروست می‌شنود پشت سرش چه حرف‌ها که نمی‌زنند. عاشق. نومید در پروست می‌خواند که چه‌گونه همه‌ی رنج می‌تواند ناگهان رخت بریند.

پروست نشان می‌دهد که چه‌گونه با توان بسیار می‌توانی گذشته را از آن خود کنی، جان را غنا ببخشی و بر زندگی سلطه یابی. پروست به مطالعه‌ی ساختار جان و روان انسان می‌پردازد. در کار او با همه‌ی ریزه‌کاری‌های حرفه‌ی نویسندگی آشنا می‌شویم.